

کهن ترین نمونه ی شعر فارسی یکی از خسروانی های باربد

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

بگویی و بزنی خسروانی سرود
ز پرویز و از باربد یاد کن

حافظ

مغنی، نوایی به گلبانگ رود
روان بزرگان ز خود شاد کن

است و در این مجال اندک از حدود همین گفتار خارج نخواهیم شد.

می دانیم که در این باره نیز از دیرباز سخن ها بسیار رفته است و هنوز هم به روشنی دانسته نیست که شعر دری از کجا و کی پیدا شده است. داستان هایی که تذکره نویسان درباره ی نخستین شعر و شاعر زبان دری آورده اند، هیچ کدام نمی تواند سندی قاطع و استوار داشته باشد. مورخان و تذکره نویسان بی آن که توجهی به حقیقت ماجرا داشته باشند، می گویند که شعر دری پس از حمله تازیان به وجود آمده است و پیش از آن سابقه یی نداشته است و آن چه یاد کرده اند، بیش تر نمونه هایی است از اشعاری که در اسلام سروده شده است، مانند شعر ابو حفص سغدی و ابوالعباس مروزی و یا شعر منسوب به یزید بن مفرغ تازی و پیداست که اگر بخواهیم شعر دری را به بعد از اسلام منحصر کنیم، باید یکی از همین نمونه ها را بپذیریم.

شادروان علامه قزوینی در این باب بحثی ممتع در **بیست مقاله** دارد که نظرش از حدود همین شعرها بیرون نیست و آخرین تحقیقی که درباره ی شعر دری پس از اسلام شده همان است که آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب نوشته اند و سرود مردم بخارا را درباره ی عشق بازی های سعید بن عثمان سردار تازی و خاتون بخارا ایشان در کتابی به نام: **اسماء المغتالین من الاشراف فی الجاهلیه و الاسلام** تألیف ابو جعفر محمد بن حبیب بغدادی متوفی به سال ۲۴۵ هجری که چند سال قبل در قاهره چاپ شده، یافته اند و اندکی از آن سرود را که در آن کتاب آمده نقل کرده اند و آن این است:^۱

کور خمیر آمد خاتون دروغ کنده (؟)

و بی هیچ تردید این نمونه کهنه ترین سرود فارسی دری مربوط

به بعد از اسلام است تا آن جا که به ما رسیده است و تا آن جا که

□ هیچ دانسته نیست که شعر ایرانی و فارسی از کجا آغاز می شود. شاید تاریخ پیدایی شعر در زبان هر ملت دیگر نیز چنین باشد. زندگی بشر دور از شعر قابل تصور نیست؛ چرا که اندیشه های انسان درباره ی خودش و طبیعت که شکل شعرهای ساده و ابتدایی دارد، از ابعاد روح به شمار می رود و نمی توانیم زندگی او را از این بعد روحی مجرد سازیم. بی هیچ گمان کوشش هایی که در راه پیدا کردن نخستین شعر هر زبان صورت گیرد، به سامان نخواهد رسید؛ زیرا سرگذشت شعر به دورانی می کشد که از حدود تاریخ و گزارش های تاریخ به دور است و از لحظه یی آغاز می شود که کاروان زندگی در جاده ی زمان به راهپویی پرداخته و شعر نوای جرس پیشرو این قافله است. از این روی بشر را دسترسی به نخستین نمونه ی شعر و اولین سراینده ی آن ممکن نیست. و در این راه نمی توان معرفتی راستین به حاصل کرد. افسانه هایی چون داستان «آدم» که شعری در مرثیه پسرش (که به دست برادر کشته شده بود) سرود و آن شعر را مورخان اسلامی و تذکره نویسان ایرانی نیز در کتاب های خود یاد کرده اند، چون بسیاری دیگر از افسانه ها، خود نیز رنگ شعر دارد؛ زیرا بر نهاد یک تخیل شاعرانه بنیادگذاری شده است.

آن چه می توان گفت و باید گفت این است که شعر ایرانی بر اساس سندهای موجود به روزگار زردشت می کشد و از «گاتا»ها که سرودهای مذهبی ایران باستان است و در انتساب آن ها به زردشت هیچ تردیدی نیست آغاز می شود و پس از آن دیگر قسمت های اوستاست و منظومه های دیگری که به زبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی پیدا شده است؛ مانند «درخت آسوریک» و «ایادگار زریران» و «جاماسب نامک» که اکنون بر آن نیستیم تا درباره ی آن ها گفت و گو کنیم. در این جا سخن ما درباره ی نخستین شعری خواهد بود که از زبان دری تاکنون بر جای مانده

منابع موجود تاریخی گواهی می‌دهند، از شعر یزید بن مفرغ نیز کهنه‌تر است؛ زیرا داستان‌ش چند سال پیش‌تر از ماجرای یزید بن مفرغ روی داده است؛ اما نمی‌توانیم شعر دری را پدیده‌یی که پس از اسلام به وجود آمده باشد بدانیم، زیرا این زبان کهنه‌تر از این است و اگر در گذشته بعضی می‌پنداشتند که زبان دری دنباله پهلوی ساسانی است و تصور می‌کردند که از آمیزش زبان پهلوی و تازی به وجود آمده است، امروز ثابت شده و قرائن استوار تاریخی و زبان‌شناسی بر این موضوع تصریح دارند که زبان دری زبان تازه‌یی نیست، بلکه پیشینه‌یی کهن دارد که در عرض زبان پهلوی است و لهجه‌یی مشترک بوده که در مشرق ایران و دربار شاهان بدان سخن می‌گفتند و در این باره از قدیمی‌ترین روزگار مورخان اسلامی مانند ابن مقفع - به نقل ابن الندیم - و حمزه اصفهانی در **التنبیه علی حدوث التصحیف و یاقوت حموی در معجم البلدان** اشاراتی داشته‌اند و زبان رایج و لهجه‌یی عمومی و ادبی بوده که در دوره‌ی ساسانی و اوایل اسلام، در ایران شیوع داشته است و گذشته از شواهد تاریخی، از نظر اصول زبان‌شناسی و غوررسی در تاریخ شعر فارسی بعد از حمله‌ی عرب، این موضوع به خوبی روشن می‌شود و وجود آثار فصیح و استواری از شاعران و نویسندگانی چون رودکی و بلعمی نشان می‌دهد که زبان دری رایج و پخته و کامل بوده است تا توانسته در فاصله‌ی کم‌تر از دو قرن آن‌چنان تکامل پیدا کند و نیز عباراتی که از شاهان ساسانی به زبان دری در کتب عربی، مانند **المحاسن و الاضداد** جاحظ ذکر کرده‌اند، خود گواه این بحث است.

با این دلایل استوار نمی‌توانیم شعر موجود در این زبان را به حدودی مربوط به پس از حمله‌ی عرب منحصر کنیم؛ زیرا وقتی زبان رایج بود، بی‌هیچ گمان شعر هم در آن خواهد بود و اگر نمونه‌ی آن به ما نرسیده باشد، دلیل آن نخواهد بود که شعر نداشته است.

ما در کتب مورخان اسلامی مانند **التنبیه و الاشراف** مسعودی و **التفضیل بین بلاغتی العرب و العجم** ابوهلال عسکری می‌خوانیم که ایرانیان، شعرهای فراوانی در دوره‌ی ساسانی داشتند؛ اما درباره‌ی این که این شعرها، چه اندازه به زبان دری و چه میزان از آن به پهلوی بود، آگاهی درستی به دست نداریم. از مورخان قدیم کسی در این باره سخن نگفته است. تنها استاد **ملک‌الشعرای بهار**، در مقالات «شعر در ایران» که در مجله‌ی **مهر** نوشته است، درباره‌ی آثاری که در تورفان از میان شن‌ها و ریگ‌ها و خرابه‌های آن‌جا پیدا شده، معتقد است که آن آثار به زبان دری است؛ زیرا با لهجه‌ی پهلوی تفاوت‌هایی دارد و چون بعضی لغات آن در زبان دری موجود است و در پهلوی نیست، باید دری به شمار رود؛ اما دکتر صفا این آثار را در دو لهجه پهلوی اشکانی (شمالی) و پهلوی

ساسانی (جنوبی) می‌داند و هنوز به درستی در این باره تحقیق نشده و به احتمال قوی باید به زبان پهلوی باشد. جز این اشاره‌ی بهار، جایی دیگر ندیده‌ام که از دوره‌ی ساسانی به شعری در لهجه‌ی دری اشارت رفته باشد. البته این در صورتی است که شعر بهرام گور را و آن چه به «همای چهارآزاد» و امثال او نسبت داده‌اند مورد تردید قرار دهیم، چنان که از ظاهر امر نیز پیداست و نیازی به گفت‌وگوهای دراز دامن نیست.

شعری که به بهرام نسبت داده‌اند، در گذشته آن را دری شمرده‌اند و با تغییر شکل‌هایی که در آن ایجاد کرده بودند به صورت یک شعر عروضی درآمده بود؛ اما اگر تصریح این خردا در به کتاب **المسالک و الممالک** نبود، می‌توانستیم اساس آن را بر ساخته‌ی ذهن تذکره‌نویسان یا مردمان قصه‌پرداز بدانیم، ولی با تصریح او باید اذعان کنیم که شعری بوده است به همان صورت: «منم شیر شنبه / و منم ببر تله» که او نقل کرده است؛ اما اکثر محققان این شعر را به زبان دری نمی‌دانند و یک شعر هفت هجائی می‌شمارند. «سرود کرکوی» را نیز اگرچه در اصالت آن شکی نیست، اما نمی‌توان شعر دری به شمار آورد، اگرچه بهار آن را یک شعری دری می‌داند، اما درباره‌ی تاریخ سروده شدن آن تردید هست که از چه روزگاری است. بیش‌تر حدس زده می‌شود که به دوره‌ی پس از حمله‌ی عرب مربوط باشد و در این صورت باز هم به فرض که آن را به زبان دری بدانیم؛ قدیم‌ترین شعر دری نخواهد بود و باید به دنبال نمونه‌های دیگری رفت؛ چنان که پیش‌تر از این نیز یاد کردیم؛ شعرهایی از همای چهارآزاد و کیخسرو و اردشیر پاپکان، در **تاریخ قم و مجمل‌التواریخ** آمده که هرگز بر آن‌ها اعتماد نیست و باید دید که اگر شعری به زبان دری در آن روزگار وجود داشته، چرا مورخان و تذکره‌نویسان نقل نکرده‌اند؟

می‌دانیم که شعر ایرانی پیش از حمله عرب، تابع عروض نبود و وزنی سوای آن داشت که به وزن هجائی یا وزن سیلابی (syllabic) معروف است و برای آن‌ها که با عروض عربی خوگر شده باشند، آن شعرها نثر جلوه می‌کند و نمی‌توانند آن را در شمار شعر درآورند. مانند عوفی که چون با شعر عروضی فارسی آشنایی داشته، هنگامی که شعر بهرام را - با آن صورت تغییر شکل یافته - که دارای وزن عروضی است نقل می‌کند، می‌گوید: «پس اول کسی که سخن پارسی را منظوم گفت، او (بهرام) بود و در عهد پرویز نوای خسروانی که آن را بارید در صورت آورده است، بسیار است؛ فاما از وزن شعر و قافیت و مراعات نظایر آن دور است و بدان سبب تعرض بیان آن کرده نیامد...»^۲ از این گفته او به خوبی و روشنی دانسته می‌شود که آن چه به عنوان شعر هجایی از دوره‌ی قدیم بر جای

مانده بود تا روزگار او از بین نرفته بود و او می‌گوید تعرض آن از آن جهت نشد که وزن و قافیه و دیگر خصوصیات شعر را - چنان که معهود ذهن عوفی است - ندارد، وگرنه آن را هم نقل می‌کرد. از این سخن او و دیگر قرائن دانسته می‌شود که اشعار هجایی دوره‌ی پیش از حمله‌ی عرب در آن روزگار رواج داشت و از میان نرفته بود و آن همه که نام سرودهای باربد و نکبسا در شعر فارسی پس از اسلام منعکس شده، گواه وجود و انتشار آن‌ها در آن دوره است و نمی‌توان گفت که تنها در دوره‌ی ساسانی وجود داشته و بعد از اسلام فقط به صورت قصه



و حکایت نام آن‌ها بر جای مانده و از روی همان قصه‌ها در شعر فارسی یاد شده است؛ زیرا شواهدی وجود دارد که شاعران در آن دوره به وجود و انتشار سرودهای باربد گواهی داده‌اند، مانند این شعر شریف مجلدی (یا مخلصی) گرگانی که در اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم می‌زیست:

از آن چندان نعیم این جهانی

که ماند از آل ساسان و آل سامان

ثنای رودکی مانده‌ست و مدحت

نوای باربد مانده‌ست و داستان

در این باره ادوارد برون می‌گوید: «نمی‌توان تردید کرد که تالارها و کاخ‌های ساسانی از ساز و آواز سراینندگان بی‌بهره نبوده و بلاشبهه در دوره‌ی اسلامی نیز حداقل انعکاسی داشته است؛ زیرا هر اندازه عروض و قوافی در نظم جدید فارسی به سبک عربی درآمده باشد، پاره‌یی اقسام شعر فارسی از جمله رباعی و مثنوی به حکم ظواهر امر، مخصوص خود ایران است.»^۳ و در جایی دیگر می‌گوید: «گرچه شعر فارسی از قرن دهم میلادی در خراسان رونقی به سزا یافت... مع‌ذلک افسانه‌ای هست که از وجود شعر فارسی حتی در عهد ساسانیان، حکایت می‌کند. از یک طرف در آثار نویسندگان معتبر قدیم دائماً به این افسانه برمی‌خوریم و از طرف دیگر اسم این نوازنده را مختلف نقل می‌کنند و علت این اختلاف را هم جز این که هر دو شکل از اصل پهلوی نقل شده، چیز دیگری نمی‌توان فرض نمود. بنابراین در نظر این جانب افسانه مزبور قابل توجه جدی‌تری است.»

از این سخنان که یاد کردیم، دانسته می‌شود که در دوره‌ی ساسانیان در کنار زبان پهلوی که شیوع داشت، زبان فارسی نیز یک لهجه‌ی ادبی کامل و دارای آثار منظوم بود که نمونه‌های آن تا

قرن‌ها پس از حمله‌ی اعراب در زبان دری موجود بود و اشارات مورخان و ادیبان دوره‌ی اسلامی بر این داستان گواه است. از نمونه‌هایی که مورخان و اهل ادب از شعر این دوره نام برده‌اند، یکی سرودهای باربد، نوازنده و موسیقی‌دان بزرگ دوره‌ی ساسانی است که در عهد خسروپرویز می‌زیست و سرگذشت او در کتاب‌های تاریخ به همراه افسانه‌هایی شهرت یافته است.

کریستن سن می‌گوید: «در برهان

قاطع نام سی لحن که باربد برای

خسروپرویز ساخته مطرد است و در خسرو و شیرین نظامی هم با مختصر اختلافی آمده. ثعالبی اختراع خسروانیت را به باربد نسبت داده، می‌گوید: در این زمان هم مطربان در بزم ملوک و سایر مردم می‌نوازند. در واقع کلمه‌ی خسروانی بر یک داستان اطلاق نمی‌شده است. عوفی از نوای خسروانی نام برده و ظاهراً مرادش همان هفت دستگاه شاهانه است که مسعودی الطرایق الملوکیه نامیده است...»^۴ این هفت راه را مسعودی و ابن خردادبه نام برده‌اند؛ اما با اختلاف فراوان و نقل هر دو در این باره آشفته است، مسعودی^۵ هفت می‌داند و ابن خردادبه^۶ هشت می‌شمارد.

ما در این جا قبل از آن که به ذکر نمونه‌یی از خسروانیت که شعری هجایی و احتمالاً همه‌ی آن به زبان فارسی دری است، بپردازیم، به معرفی کوتاهی از خسروانیت می‌پردازیم. بهار می‌نویسد: «... اشعاری بوده که برای پادشاهان و موبدان و خدا و آتشکده می‌سروده‌اند و این نوع را سرود می‌نامیده‌اند و یا سرود خسروانی می‌گفته‌اند.»^۷ همائی در تاریخ ادبیات می‌نویسد: «به اتفاق مورخین و فرهنگ‌نویسان و ادبا و دانشمندان این لحن که گاهی از آن به خسروی و کیخسروی تعبیر می‌شود نثر مسجعی بوده است در مدح خسرو، از مصنفات باربد که با لحن و غنای مخصوصی خوانده می‌شده است. خواجه نصیرطوسی در **اساس الاقتباس** در معنی مجازی موزون می‌نویسد: هیاتی باشد سخن را از جهت تساوی اقوال و به حسب ظاهر شبیه به وزن چنان که خسروانی‌های قدیم بوده است. و صاحب **تاریخ سیستان** گوید: تا پارسیان بودند، سخن ایشان به رود باز گفتندی، به طریق خسروانی. و صاحب **المعجم** می‌نویسد: باربد جهرمی که استاد بربطی بوده بناء لحن و آغانی خویش در مجلس خسروپرویز که آن را خسروانی خوانند، با آن که سر به سر مدح و آفرین خسرو است، بر نثر نهاده

است، و ابوهلال عسکری در الصناعتین می‌گوید: نوعی از الحان در فارسی موجود است که الفاظ آن در قالب غیرمنظومی ریخته می‌شود و این قبیل اشعار عبارت است از کلمات منشوری که به واسطه کشیدن الفاظ به قالب منظومی تطبیق می‌شوند.^۸

در فرهنگ‌ها و کتاب‌های دیگر ادبی نیز هر کجا سخن از خسروانی یا بارید یا نوای خسروانی و راه خسروانی شده، همین حرف‌ها را می‌بینیم. در لغت‌نامه دهخدا عبارت چند فرهنگ دیگر نقل شده که همگی دارای همین مفهوم است که خسروانی نثری است مسجع که بارید در ثنای خسرو ساخته بود. مانند قول صاحب برهان (ذیل نوای خسروانی و بارید) و رشیدی و ناظم الاطبا و سروری و جهانگیری و نیز صاحب آندراج و غیاث اللغات و انجمن آرا و محشی اللغات همین سخن را گفته‌اند. از این معرفی‌ها که بگذریم، آقای مهدی اخوان ثالث در مجله‌ی یغما^۹ معرفی نسبتاً جامعی از خسروانی کرده است که با استفاده از اقوال ارباب تذکره و فرهنگ‌ها و اهل عروض و ادب است و مقالاتی جامع و ممتع است، اما متأسفانه نمونه‌یی از آن نیافته و تنها به اشاره‌یی از مرحوم بهار در جلد دوم سبک‌شناسی درباره‌ی شعر خسروانی شاعر - که در لغت فرس اسدی آمده - اکتفا کرده است با این گمان و حدس که شاید آن شعر نمونه‌یی از خسروانیات باشد. باز هم اگر بپذیریم که آن شعر از نوع خسروانی است، از آن‌جا که در دوره‌ی اسلامی سروده شده است چندان قدمتی ندارد باید در جست‌وجوی نمونه‌ی کهن‌تری باشیم.

من در ضمن مطالعه‌ی کتابی به نام **مختارات من کتاب اللهو و الملهی** تألیف ابن خردادبه خراسانی (۲۱۱-۳۰۰) مورخ و جغرافی‌نویس و موسیقیدان بزرگ ایرانی قرن سوم هجری به قطعه‌یی برخوردیم که از نظر اهمیتی که دارد، آن را شایسته‌ی تحقیق و بررسی فراوان می‌دانم و اکنون به نقل و گفت‌وگو درباره‌اش می‌پردازم، باشد که گوشه‌هایی از تاریخ شعر و موسیقی و زبان ما را روشن کند.

از نظر قدمت و کهنگی ماخذ این قطعه نیز شایان توجه است و می‌دانیم که ابن خردادبه از کسانی است که به تاریخ موسیقی ایرانی اشرافی کامل حاصل کرده و از شاگردان اسحق موصلی است و داستان او در پیشگاه خلیفه المعتمد عباسی را مسعودی در **مروج الذهب** نقل کرده است که به خواهش خلیفه درباره‌ی موسیقی ملل به سخنرانی می‌پردازد و از همان‌جا بسط اطلاع او در این باره به روشنی دیده می‌شود. در این کتاب که اصل آن گویا از میان رفته و نسخه‌ی منحصر به فردی از منتخبات آن اخیراً به طبع رسیده، ضمن بررسی تاریخ موسیقی می‌گوید:

«... بزرگ‌ترین موسیقی‌دان ایران در روزگار خسروپرویز، بهلبذ

(بارید) بوده وی از مردم ری^{۱۰} بود که عود را از همه خوش‌تر می‌نواخت و با سخنان موزون برای او آهنگ‌هایی می‌ساخت و هرگاه حادثه ناگواری روی می‌داد که نویسندگان دربار و گزارشگران اخبار از رساندن آن به پادشاه بیم داشتند، وی را آگاه می‌کردند و او در آن باره آهنگی می‌ساخت و می‌خواند و می‌نواخت تا خشم شاه فروکش کند، و از این دست آهنگ‌ها که او ساخته بود و از آهنگ‌های معروف اوست در ستایش پادشاه و تهنیت وی، هفتاد و پنج آواز بود که از آن جمله است این لحن او:

قیصر ماه ماند و خاقان خرشید
(ای قیصر یشبه القمر و خاقان الشمس)
ان من خذای برمانذ کامغاران
(ای الذی هو مولای یشبه الغیم المتمکن)
کخاهذ ماه بود شد کخاهذ خرشید
(ای اداشاء غطاالقمر و اذا شاء الشمس)

ابن خردادبه ترجمه‌ی عربی این سرود را نیز چنان که دیدیم مصراع به مصراع آورده است و به قدری روشن و ساده است که نیازی به استفاده از ترجمه‌ی او نداریم.

«کامغاران» به احتمال قوی باید همان «کامگاران» باشد که تقریباً همان ترجمه‌ی «متمکن» است. این سرود یک قطعه‌ی سه مصراع‌ی است که هر کدام از ۱۰-۱۱ هجا تشکیل شده و چون از کیفیت خواندن این سرود به درستی (چنان‌که در آن روزگار می‌خواندند، از نظر کشش کلمات و تکیه‌ها و سکت‌ها) آگاه نیستیم، به طور دقیق تعداد هجاهای آن را نمی‌توانیم تعیین کنیم. با پیدا شدن این سرود، گذشته از این‌که به طور نسبی کهنه‌ترین نمونه‌ی شعر فارسی دری را که به دوران خسروپرویز (۵۹۰-۶۲۷م) منتهی می‌شود یافته‌ایم، مسائل دیگری نیز اندکی روشن می‌شود:

موضوع نخست، هجایی بودن اشعار آن دوره است و موید همان گفتار تذکره‌نویسان و ارباب فرهنگ است که نوشته‌اند: «سرودهای بارید (خسروانی‌ها) نوعی لحن بوده که وی بنیاد آن را بر نثر نهاده است» و پیوسته که چون ارباب فرهنگ و تذکره‌ها با وزن عروضی عرب خوگر شده بوده‌اند، از شناخت وزن هجایی این نوع سرودها در مانده‌اند و گفته‌اند که بارید اساس آن را بر نثر نهاده است و امروز، ما می‌بینیم که این سرود دارای وزنی است هجایی که ایشان آن را وزن نمی‌دانسته‌اند، مانند خواجه نصیرالدین طوسی که چون به حقیقت و تعریف اصلی وزن آشنایی داشته است، اوزان خسروانیات را نوعی وزن مجازی در شمار آورده است.

البته از این یک سرود به تنهایی نمی‌توانیم به طور کلی و قاطع

الاقاویل: مقامه‌ی هفدهم

ج.ا.

شیخ رضایی ریاضی‌دان، مر این قاضی ناراضی تکلیف‌ندان را از نهایت درایت چنین حکایت کرد که در ایام قدیم و ازمنه‌ی نامستقیم، عادت باسعادت شاهان شاه سابق و سلطان‌السلطین خلایق بر این بود که از سر مکرمت و از در عظمت، هرازچندی به رسم شکرخندی، سناتوران عظام صاحب احتشام و نمایندگان والامقام ذوی‌الاحترام را به حضور سلطنت ظهور فراخواندی و مر ایشان را در برابر خویش نشاندی و به کارگردانی سناتور صاحب جودی مسمی به عباس مسعودی به خطاب مستطاب بل به سوال و جواب مفتخر و شرفیاب فرمودی.

در یکی از آن مجالس بی‌وساوس، من بی‌قرار نیز که از بد روزگار، شرمسار مردم گرمسار در مجلس قانون‌گذار همی بودمی، در ردیف نمایندگان الکن بیان قوه‌ی مقننه‌ی مشید ارکان، پشت سر سناتوران با ایمان، دل شکسته، نشستیم بودم که شاه فلک دستگاه، ندانم به کدام مناسبت، بر سیبل شکایت از وضع مملکت، فرمودند که من شاهنشاه ایران، پسر قاضی محمد کردستان را به آلمان فرستادم و بی‌ملال، چند سال، از اموال دولت بی‌زوال، هزینه‌ی زندگی و تحصیل آن ولد حلال را ارسال داشتیم مگر آن که دانشی آموزد و خود را مردی کارآمد سازد و به کشور برگردد و در این جا منشأ اثر گردد اما دریغ که فکر و هوش را فراموش و هزینه‌ی تحصیل را صرف عیش و نوش کرد.

پس زهتاب‌فرد که مردی اهل نبرد و صاحب درد بود، با اغتنام فرصت، بدون کسب اجازت، به جناب سلطنت‌مآب، خطاب کرد که: با عرض معذرت، آیا اعلی‌حضرت، برای فرزندان صغیر آذربایجان کبیر که پدران دلیرشان جان خویش را برای نجات آن صفحات فدا کردند، چه کرده‌اند؟ شاه جم‌جاه این پرسش بی‌گاه را به دل خواه نیافت. روی دل جوی برگردانید و کسی پاسخی از ایشان نشنید و هم از آن پس دیگر آن مجلس معتبر را بی دلیل تعطیل فرمود تا کسی بی‌اجازت و بدون رخصت از پیشگاه سلطنت مجال پرسش و سوال بدین منوال نیابد. پس این روایتگر صادق و سخنور شائق به حق ناطق را به شنیدن این روایت رائق این شعر نالایق از خاطر فاتر بر صفحات این دفاتر بر قلم آمد:

در محضر شاه و شیخ صحبت نکنید

با دیکتاتوران غیر محبت نکنید

گر دیکتاتوری گفت سخن، گوش کنید

اما طلب خویش فراموش کنید

حکم کنیم که تمام شعرهای آن روزگار براساس وزن هجایی بوده است، اما می‌توانیم در این عقیده استوارتر شویم که وزن عروضی برای زبان دری رهاورد تازیان است.^{۱۱} و شعر ما پیش از حمله‌ی آنان به وزن هجائی سروده می‌شد و نظر آقای همایی که گفته‌اند: «اشعار دوره‌ی ساسانی ممکن است دارای وزن عروضی بوده باشد» با پیداشدن این نمونه، تقریباً رد می‌شود؛ ولی ناگفته نماند که ایشان این نظر را به طور قطع اظهار نداشته‌اند، بل از راه حدس و گمان و استدلال به اینکه چون عروض از موسیقی اقتباس شده، پس باید شعرهای آن روزگار که به همراهی موسیقی خوانده می‌شده دارای وزن عروضی باشد، این سخن را گفته‌اند و خود در جای دیگر گفته‌اند که شاید نوعی تناسب و الحان و اوزان غنایی خاص در شعر آن دوره بوده است.^{۱۲}

دو دیگر، از این سرود که بی‌هیچ تردید به زبان دری است، روشن می‌شود که هم‌چنان که ابن مقفع و حمزه اصفهانی و دیگران گفته‌اند، زبان دری زبانی بود که در دربار سلاطین با آن سخن می‌گفتند و حتی سرودها و شعرهایی که در پیشگاه شاهان ساسانی خوانده می‌شد، به زبان دری بود و سابقه‌ی زبان دری را استوارتر می‌کند و گفته‌ی آن‌ها را که می‌گویند: دری دنباله‌ی پهلوی است که بر اثر آمیزش با زبان تازی بدین شکل درآمده، کاملاً رد می‌کند؛ زیرا می‌بینیم که چندین سال پیش از حمله‌ی تازیان، در ایران بدین زبان شعر می‌سرودند و در دربار آن را می‌خواندند. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- مجله‌ی یغما، سال ۱۱، شماره‌ی ۷، ص ۲۸۹، مقاله‌ی «سرود اهل بخارا (کهنه‌ترین نمونه‌ی شعر فارسی)» به قلم عبدالحسین زرین کوب
- ۲- لباب‌الالباب، چاپ تهران، به کوشش سعید نفیسی، ص ۲۱.
- ۳- تاریخ ادبی ایران، از قدیم‌ترین روزگار تا زمان فردوسی، ادوارد براون، ترجمه و تحشیه‌ی علی پاشا صالح، ص ۳۰.
- ۴- ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستن سن، ترجمه‌ی رشید یاسمی، چاپ دوم، ص ۵۰۷-۵- مروج الذهب، مسعودی چاپ مصر، مطبعه بهیه، ج ۲، ص ۴۵۵-۶.
- ۶- مختارات من کتاب اللہو و الملاهی، ابن خرداذبه، بیروت، ۱۹۶۱، ص ۱۵.
- ۷- تاریخ تطور شعر فارسی، بهار، به کوشش تقی بینش، مشهد، ص ۱۳.
- ۸- تاریخ ادبیات، استاد همایی، ص ۳-۱۸۲.
- ۹- مجله‌ی یغما، سال ۱۳، شماره‌ی ده، مقاله‌ی خسروانی و لاسکوی.
- ۱۰- بعضی باربد را جهرمی دانسته‌اند مانند صاحب المعجم، ص ۲۰۰، چاپ استاد مدرس رضوی ۱۳۳۸ و پیش‌تر فرهنگ‌ها هم که به زندگی او اشاره کرده‌اند، وی را اهل جهرم دانسته‌اند. ۱۱- آقای دکتر غلامحسین یوسفی، باری در این خصوص می‌گفتند: «نباید فراموش کرد که این استعداد در زبان دری وجود داشته که وزن عروضی را برای اشعار خود بپذیرد و این خاصیت در هر زبانی وجود ندارد.»
- ۱۲- تاریخ ادبیات، استاد همایی، ص ۴-۱۸۳.